

هوشنگ مرادی کرمانی

کبوتر توی

کوزه

9

گفت و گوی مفصل و خواندنی

با نویسنده



نشرنی

اتاق نویسنده:

در خانه‌ای متوسط و قدیمی، وسایل معمولی، تخت‌خواب، قفسه کتاب، چمدان، میزی ساده، جلوی پنجره اتاق درخت گلی است که نیمه‌اش خشک شده. شاخه خشکیده به طرف پنجره اتاق خم شده، به دیوار اتاق پوسترها و عکسهای مربوط به کتابها و تئاتر کودکان و نقاشیهای کودکان است و چیزهایی که کار دستی بچه‌هاست.

نویسنده روی چهارپایه‌ای ایستاده و دارد با چکش نخ کبوتر کاغذی بزرگی را به سقف می‌کوبد.

صدای پیرزن از طبقه بالا می‌آید:

پیرزن: [با فریاد و خشم] نه، نه. چندبار بگم نه؟ چرا اینقدر لج می‌کنی. [دم پنجره می‌آید] اصلاً می‌دونی چیه، یه جایی پیدا کن برو. اینجا به درد تو نمی‌خوره. هنوز نیومدی برای ما در دسر درست کردی.

نویسنده از روی چهارپایه پایین می‌آید.  
پیرزن وارد می‌شود.

نویسنده: [با خوشروئی] سلام. خوش آمدید. بفرمائین تو.  
پیرزن به مسخره و با حیرت به در و دیوار اتاق و کبوتری که نویسنده آویزان